

پرورش استعدادها



پرورش استعدادها را از کجا و چگونه آغاز کنیم ؟



که در «عصر حجر» انسان فلزات یا شبه فلزات را نشناخته بود و طبعاً استفاده‌ای از آنها نمی‌کرد و اگر هم استفاده می‌کرد در یک حجم خیلی کوچک بود! ولی همچنانکه تدریجاً به تکامل فکری و علمی نائل می‌گشت، در محیط خویش نیز چشم انداز و سیعتری بدست می‌آورد و هر روز با آشنائی بیشتر با مخلوقات و شناسائی بیشتر استعدادها و فواید آنها گامی تازه در راه بهره‌گیری و استفاده بر میداشت. بشری که زندگی ساده و بهره‌گیری در محیط زندگی، ناچیز بود؛ طبعاً حقیقت خودش را هم درک نکرده بود. او خود را حیوانی دوپا میدید که از خیلی از حیوانات هم ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است. شکمی و بدنی دارد که اگر سیر و پو شانده شود، احساس کمال خوشبختی میکند!

بشری که اسیر خاک بود و چشم به شاخ و برگ درختان جنگلی دوخته بود تا از میوه آنها تغذیه کند و درنده...

گفتیم: نویسندگان «اعلامیه حقوق کودک»، یکی از هدفهای تعلیم و تربیت را پرورش استعدادهای کودک شمرده‌اند، این هدف، بسیار مهم و حساس است. کمترین اشتباهی در راه پرورش استعدادها موجب پیدایش فاجعه‌ها می‌شود. چه اشتباه از این راه باشد که استعدادی از استعدادها بدست فراموشی سپرده شود و بقیه بکار افتد و چه اینکه به استعدادی کمتر اهمیت داده شود و به استعدادی بیشتر!

بشر؛ در مطالعات دامنه‌داری که روی موجودات عالم کرده و میکند؛ همواره اجر بزرگی که دریافت داشته و می‌دارد، پی‌بردن به این است که هر مخلوقی چه استعدادی دارد و در مجموعه پیچیده جهان، چه نقشی ایفا می‌کند و چه بهره تازه‌ای از آن می‌توان گرفت؟

هر چه تمدن بشر ابتدائی تر باشد؛ استفاده او از مخلوقات عالم؛ کم‌تر است. کافی است توجه کنیم

مکتب اسلام

واردی حیوانات میدوید و شبها در کمینگاهها به سر می برد تا حیوانی را بدام اندازد و بسا دندانهای خویش پاره پاره کند و بخورد؛ تدریجاً بیدارگشت؛ دیدش وسیع شد؛ شناختش تکامل پیدا کرد؛ حرکت نمود رهسپار اعماق دریاها شد. طول و عرض اقیانوسها را زیر پا گذاشت. دور کره مسکونی خود، زمین، گردش کرد. فاصله های میان شهرها و مملکتها را کم و کوتاه کرد. صدای خود را بدون اینکه بخواهد فریاد بزند؛ رساتر کرد و به همه جا رسانید. دید چشم خود را آن چنان نیرومند کرد که ستاره هایی بفاصله یک میلیون سال نوری را در فضایی بیکران مشاهده نمود و موجوداتی زنده که اثر حیاتی و تخریبی آنها خیلی افسانه ای جلوه میکند؛ بچشم خویش دید.

فلاخن و نیزه و شمشیر و زره و کمان و کلاه خود و سپر را بکنج موزه ها تبعید کرد و با استفاده از پیشرفته ترین تکنیک های نظامی خود را برای نبرد آماده نمود.

این پیشرفتهای علمی و صنعتی، بشر را گسرتار غروری سخت نمود، غروری که انسان را بر آن که جز خویشتن هیچکس را نبیند و حتی دست از پرستش و نیایش هم بردارد! البته این يك اشتباه بود اشتباهی زودگذر و شرم آور!

این اشتباه را خیلی ها در گرما گرم اختراعات و اکتشافات روز افزون غرب مرتکب شدند «اوگوست

کنت» فرانسوی دوران خدا پرستی را خاتمه یافته پنداشت و در آئینی که رسالتش را افتخاراً بر عهده گرفته بود، بجای خدا پرستی انسان پرستی گذاشت و در معابدی که طرح ریخته بود، توصیه می شد که بجای پرستش خدا؛ پرستاری انسان گذاشته شود (۱) کاری که بعدها «فوئر باخ» و «مارکس» و «لنین» دنبال کردند و بعقیده خود، مکتب نوینی ساختند که مقام انسان را تا حد خدایی بالا برد و فلسفه ای پدید آوردند که: «انسان را موضوع یکتا، عمومی و عالی خود می سازد...» خدای انسان را خود انسان می شناسد. (۲)

البته بشر زیاد دچار اشتباه میشود. معمولاً اشتباهات هم دبری نمی باید. بشر طلی که غرور و تعصب و خود خواهی و منفعت طلبی زمام فکر و اراده بشر را بکف نگیرد.

امثال «مارکس» «لنین» و «اوگوست کنت» و «فوئر باخ» میخواهند قدر و مقام انسان را بالا برند و کاری کنند که گوهر وجود انسانی با اعمال و لگد کوب نشود و همه انسانها از کلیه مزایا بهره مند باشند و تبعیض و تحمیلی از ناحیه فرد یا جمعی بر فرد یا جمعی صورت نگیرد. اما بسیار دشوار است که انسان خداگونه را بتوان فائق کرده که بدیده احترام به همه انسانها بنگرد و بحقوق انسانهای دیگر تجاوز نکند. مگر نه این مقام و منزلت کنونی انسان مولود قدرت دامنه دار و بهره برداری هر چه بیشتر از استعدادهاست؟ انسان در آئین

۱- فلسفه هایی بزرگ - اوگوست کنت

۲- مارکس و مارکسیسم ص ۲۷: تنها خدای انسان خود انسان است (هومو هومینی دئوس-)

در این صورت است که خواسته‌های واقعی امثال «اوگوست کنت» و «لنین» و «مارکس» - اگر واقعاً این خیر داشته‌اند - عملی می‌شود والا بازهم باید چندین قرن دیگر؛ شاهد زورگوئیها و تبعیض‌ها و تجاوزها و استعمارها و استثمارها باشیم و از شنیدن ناله‌های محرومین و ستمدیدگان؛ وجدانهای قدرت پرستان بیدار نگردد و اگر هم بوجهی به آنها نشان دهیم، بحساب مصالح و منافع خودمان باشد، نه آنها!

* * *

اگرچه درمسألهٔ پرورش استعدادهاى کودکان قدری حاشیه رفتیم؛ ولی این حاشیه زیاد هم حاشیه نبود. دیدیم که بشر هر چه دارد؛ از پرورش استعدادها دارد. اگر امروز منکر خدائی خدا و مستعقد بخدائی خود می‌شود - **گو! اینکه خود این هم فاجعه‌ای است!** - زائیدهٔ این است که توانسته لااقل قسمتی از ابعاد بیکران وجود خود را بشناسد و بکاراندازد. تردیدی نیست که این تکامل باید ادامه یابد و می‌یابد. ادامهٔ آن هم به پرورش همه جانبهٔ استعدادهاست. نه استعدادی باید نادیده گرفته شود و نه نیمه کاره‌ونا. تمام درنیمه راه متوقف بماند این درست مثل این است که درختی را درنیمه راه باورشدن قطع کنیم یا حتی به او اجازهٔ روئیدن ندهیم.

میگویند: «تمام تازگی و جذابیت «فوئرباخ» در همین بود که خدا ناگرائی متبذل و ما دیگری را که بنوعی بر اساس حکومت اشیاء بود رد کرد و خدا ناگرائی بشر گرارا که برعکس، مبتنی بر حکومت انسان بود، جایگزین آن ساخت. مکتب خدا -

انسانیت «اوگوست کنت» و «فوئرباخ» و «مارکس»، خدا نشد! مگر در پرتو زور و قدرت! . پس اصل، زور و قدرت است!!، آنکه زور و قدرتش بیشتر، خدا گونه تر و آنکه کمتر، بهره‌اش از خدائی کمتر! و آن که هیچ زور ندارد، بندهٔ ضعیفی است که باید پرستش کند و بدون چون و چرا فرمان ببرد و دم بر نیآورد!

* * *

در چنین شرایطی گویا اینکه ارزش‌ها بر مبنای استعدادها و پرورش آنهاست. ولی بازهم فرصت ظاهر کردن استعدادها بسرای همگان پیدا نمیشود. تنها همین تبخیر خداگونه و وابستگی آنهاست که از همهٔ امکانات برخوردارند!

فقط يك راه وجود دارد و آن اینکه تزاصلت قدرت - که پایه‌اش همان پرورش استعدادهاست - عوض شود. منظور این نیست که بجای اصالت قدرت، اصالت عجز بگذارند. بلکه بقدرتمندان بفهمانند که هر چه هم قوی و قادر باشند، بازهم قویتر و قادرتری وجود دارد. این همان بسازگشت بدینداری واقعی و خداپرستی حقیقی است.

علی (ع) در فرمان تاریخی خود بمالك اشتر چنین دستور داد:

«تو باید مردم را از غفوی گذشت خود چنان بر - خوددار کنی که دوست میداری خدا ترا از غفوی گذشت خویش بر خوددار سازد. زیرا تو بر سر آنها تسلط داری و زمانهٔ اوست بر سر تو و خدا بر سر او... مگو: من فرمان یافته‌ام. فرمان میدهم و اطاعت من شوم...» (۱)

يك اسم وصفت دوست داشتنی خدای حقیقی عالم،
و بجای صفات جمال و جلال او، سیرت دیوان و خوی
ددان و مکرو و نیرنگ شیطانها دارد.

خشم و شهوت مرد را احول کند

ز استقامت روح را مبذل کند

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب ازدل بروی دیده شد

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار

کی شناسد ظالم از مظلوم زار

پس راهی نداریم جز اینکه درخانه و مدرسه و

محیط؛ کلیه استعدادات سرشار نو باوگان را در پرتو

عقیده بخدا و قدرت لایتناهی و برترش بکار اندازیم

و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکنیم تا حقوق

کودکان را بطور کامل ادا کرده باشیم.

ناگرائی پیشین مقام انسان را در حد حیوانات پائین
می آورد. مکتب نوین چنانکه در گفته بانی آن
پیداست، مقام انسان را در حد خدائی بالا برد» (۱)

اما این خداگرائی نوین هم دردی را دوانمی-

کند. زیرا این خدا بخوبی امتحان وحدت طلبی

و استبداد و خود کامگی خود را در عرصه گیتی داده

است و اگر در گذشته های دور، انسان اذ دست غیر

و کمی هم اذ دست خود! - می نالید؛ امروز...

اذ دست خویشتن فریاد! (۲) می زند.

انسانی که از راه قدرت و بکار انداختن استعدادهای

بمرتبه خدائی ارسیده؛ نمیتواند ب دیگران اجازه دهد که

استعدادهای را پیرو رانند و الا عرصه الوهیت بر خودش

تنگ می شود. او باید دست بدامان نیرنگ و خیانت

شود تا رقیب یا رقبای موجود یا احتمالی را بیدار

عدم و شکست بفرستد. این خدا! بجای هزارو

۱- مارکس و مارکسیسم ص ۲۷

۲- هر که اذ دست غیر می نالد سعدی اذ دست خویشتن فریاد

اعتقاد سازنده

امام صادق (ع) می فرماید:

احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی

تحف العقول ص ۳۶۶

بهترین و محبوبترین برادران من کسی است که عیوب

مرا به من اهداء کند و نقایص مرا یادآوری نماید.